

نمود هم‌گرایانه اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی در دادرسی کیفری

علی اصغر عسگری

دانشجوی دکترای حقوق خصوصی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

aa.asgari57@gmail.com

حسین جاویر (نویسنده مسئول)

دانشیار، گروه حقوق خصوصی، دانشکده‌گان فارابی، دانشگاه تهران، تهران، ایران؛ گروه حقوق، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

hjavar@ut.ac.ir

حمیدرضا علی‌کرمی

استادیار، گروه حقوق، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

Civil.alikarami@gmail.com

وحید قاسمی عهد

استادیار، گروه حقوق، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

v.ghasemi@gmail.com

قابل انتشار در دوره ۲۴ شماره ۶۳ (پاییز ۱۴۰۴) نشریه پژوهش‌های حقوقی

چکیده

در بسیاری از موارد، جرم و عمل مجرمانه ریشه در تضمین حقوق خصوصی شخص دارد؛ جرائمی مانند سرقت، انتقال مال غیر، خیانت در امانت یا کلاهبرداری، متضمن نقض حقوق مالکانه هستند. بنابراین جرم دانستن آنها بر مبنای ترکیبی از حقوق مدنی و کیفری است. با این وصف، دعوی کیفری و حقوقی از لحاظ اشخاصی که حق تعقیب و به جریان انداختن دعوا را دارند از یکدیگر متفاوت هستند. در دعوی کیفری که به جامعه تعلق دارد، دادستان به نمایندگی از جامعه، تعقیب آن را بر عهده دارد و نمی‌تواند آن را به غیر واگذار نماید لکن در جایی که جنبه خصوصی جرم بر جنبه عمومی آن غلبه دارد، قانون‌گذار به جریان انداختن دعوی عمومی را به اختیار زیان‌دیده نهاده است زیرا دعوی خصوصی که هدف آن جبران خسارت ناشی از رفتار مجرمانه است، به زیان‌دیده تعلق دارد و بر این اساس، اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی در آن قابل اجرا می‌باشد؛ لکن در مورد کارکرد این اصل در دادرسی کیفری با دو موقعیت مهم مواجه هستیم؛ نخست، ضرورت اعمال آن، که اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد. دوم، چگونگی به کارگیری آن در سیستم دادرسی کیفری که با ابهاماتی ساختاری مواجه می‌باشد. این نوشتار درصدد است در پرتو روش تحلیلی و توصیفی و بر مبنای تبیین ماهوی و توجه به ضرورت، منشأ، و آثار ناشی از ضریاهنگ دوگانه این اصل بنیادین دادرسی مدنی، به تبیین مفهوم و موقعیت آن در چیدمان ساختاری نظام دادرسی کیفری، و مکانیسمی که از طریق آن اراده اصحاب دعوی مدنی در دادرسی کیفری به کار گرفته می‌شود بپردازد.

واژگان کلیدی: دعوی کیفری، مدعی خصوصی، اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوی مدنی، اصل استقلال حقوق کیفری، اصل تخصص

در جهت بیان خصیصه فرارشته‌ای حقوق کیفری، گفته شده است که نیمی از قلمرو حقوق کیفری همیشه در خارج از قلمرو این حقوق قرار دارد؛^۱ با این بیان به جرأت می‌توان مدعی شد که حقوق مدنی تشکیل دهنده قسمت عمده ریشه‌های حقوق کیفری است؛ با این وصف، حق مراجعه مدعی خصوصی به دادگاه کیفری، برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم، مورد انتقاد شدید عده‌ای از علمای حقوق جزا و جرم‌شناسان قرار گرفته است.^۲ به نظر آنان طرح دعوای خصوصی، حتی به‌عنوان یک دعوای تبعی و فرعی در دادگاه کیفری، دادرسان این دادگاه را از وظیفه اصلی و مهم خود که رسیدگی به جرم و شناسایی و ارزیابی شخصیت متهم و بالاخره تعیین مجازات یا اقدام تأمین و تربیتی متناسب درباره اوست، بازمی‌دارد؛ زیرا با قبول ادعای خصوصی در دادگاه کیفری، باید برخی از اصول و قواعد مربوط به دادرسی مدنی رعایت شود که خود، سبب پیدایش مسائل و موضوعات قضائی و حقوقی دیگری می‌شود که کار دادرسان جزایی را مشکل‌تر و دقیق‌تر می‌کند و حتی ممکن است دادرسی کیفری را از مسیر اصلی خود منحرف کند. به همین مناسبت، اصل تخصص در قلمرو دادرسی کیفری، اقتضا دارد که دادرسی کیفری، منحصراً برای رسیدگی به امور جزایی تربیت شود و از اشتغال در امور مدنی به دور باشد. در مقابل، می‌توان گفت که طرح و اقامه دعوای خصوصی در دادگاه جزایی، قابل دفاع است؛ زیرا هنگامی که دادگاه جزایی، پس از تحقیقات مقدماتی دادرسی و رسیدگی خود، به ابعاد مختلف اتهام متهم و نتایج آن آگاهی یافت، همان گونه که می‌تواند در مورد مسئولیت کیفری و مجازات او تصمیم بگیرد، به تشخیص و تعیین میزان ضرر و زیان ناشی از عمل متهم نیز قادر خواهد بود. در این صورت، ممنوعیت دادگاه جزایی از صدور حکم در مورد جنبه‌ی حقوقی و هدایت شاکی به طرح دعوا در دادگاه حقوقی، سبب تضییع وقت و هزینه‌ی اشخاص عادی و مراجع رسمی در تشکیل پرونده‌ای جدید در دادگستری است. به همین دلیل، این امر در بسیاری از سیستم‌های حقوقی پذیرفته شده که دادگاه جزایی که اصولاً فقط صلاحیت دارد به امور کیفری رسیدگی کند، می‌تواند، به‌صورت تبعی به دعوای خصوصی ضرر و زیان ناشی از جرم نیز که، اصولاً، در صلاحیت دادگاه حقوقی است، رسیدگی کرده، حکم آن را صادر کند. بر این اساس، بر اساس مصلحت مهم‌تر از اصل تخصص، دادگاه کیفری، صلاحیت و تکلیف پیدا می‌کند، به امور مدنی هم رسیدگی کند. به منظور جلوگیری از بروز نتایج غیر منطقی و زیان بار و پیدایش رویه‌های متهافت و متشتت در این فرآیند، باید جریان اصول دادرسی مدنی، در فرآیند دادرسی کیفری، پذیرفته شود. نمونه نتایج غیر منطقی عدم پذیرش این امر را، که در عمل، رویه‌های متعارض و متشتت را بدنبال داشته است، می‌توان در برخی از آرا کیفری نسبت به عناصر مدنی جرائمی مانند انتقال مال غیر ملاحظه کرد که در مرحله اجرای حکم دادگاه کیفری در رابطه با رد مال ناشی از ارتکاب جرم، به دلیل عدم توجه به اصول دادرسی متناسب با موضوع مدنی در زمان تحقیقات مقدماتی و در ادامه در فرآیند محاکمه در دادگاه کیفری، پرونده به‌جای حرکت در مسیر اجرای حکم، به جهت رفع ابهامات متعدد، شروع به رفت و برگشت متوالی بین دادگاه و دایره اجرای احکام می‌کند و در این بین بدون حضور اصحاب دعوی تصمیماتی گرفته می‌شود که گاه حتی در تعارض با خواسته‌ها و مدافعات طرفین در فرآیند دادرسی است. در نتیجه، با وصف اینکه روند دادرسی برای یک مدت معین سپری شده، روند اجرای حکم به دلیل عدم امکان اجرا، چندین برابر روند دادرسی به طول می‌انجامد و شخص مجبور می‌شود در خصوص جنبه مدنی مجدد، طرح دعوی کند، ولی دادگاه مدنی هم به دلیل اینکه آن موضوع را دارای اعتبار امر قضاوت شده می‌داند، وارد ماهیت دعوی نمی‌شود. بنابراین، به نظر می‌رسد که ورود اصول دادرسی مدنی در دادرسی کیفری به اعتبار ایفای نقش دوگانه اشخاص دخیل در این دادرسی و همچنین ماهیت مدنی موضوعات مورد رسیدگی در فرآیند دادرسی کیفری ضروری است و مؤید این استنباط نیز مواد ۱۵، ۱۷۷، ۳۱۷، ۴۳۶، ۵۵۹، قانون آیین دادرسی کیفری است که در موارد متعدد به اعتبار اشخاص و موضوعات مذکور، به قواعد آیین دادرسی مدنی ارجاع داده است. بنابراین می‌توان بر این عقیده بود که اصول دادرسی مدنی، از منظر وضعیت مدنی موجود در دادرسی کیفری و هم از منظر اشخاص اداره‌کننده وضعیت مذکور به‌عنوان نقاط همگرایی این اصول در دادرسی کیفری محسوب می‌شوند، به همین دلیل، در این نوشتار، کارکرد یکی از مهم‌ترین اصول مذکور با نام «اصل حاکمیت (اراده) اصحاب دعوای مدنی»^۳ که در نگاه اول سنخیت چندانی با دادرسی کیفری ندارد، از دو منظر یاد شده بررسی می‌شود.

^۱ - خدابخشی، تمایز بنیادین حقوق کیفری و مدنی (تهران: انتشارات شهر دانش، ۱۳۹۸)، ۱۸۱

^۲ - خیر الله هرمزی، حسنعلی، مؤذن زادگان، سید حجت علوی «ماهیت و آثار طرح دعوی مدنی در محاکم کیفری»، مجله حقوق کیفری (۱۳۹۷): ۲۹۷

۱- وضعیت‌های مدنی موجود در دادرسی کیفری

اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی از واقعیت‌های دادرسی مدنی و حقایقی که منجر به تفاوت آن با دادرسی کیفری می‌شود، نشأت گرفته است. بر این اساس، کارکرد این اصل از منظر وضعیت‌های مختلف مدنی موجود در دادرسی کیفری، از زوایای مختلف و در ادامه، بررسی می‌شود.

۱-۱- ورود موضوع مدنی در فرایند دادرسی کیفری

ضرر و زیان ممکن است به شیوه‌های گوناگونی بر اشخاص وارد شود. با شناخت راه‌های ورود، مبنا و منشأ آن، می‌توان انواع ضرر و زیان را شناسایی کرد و مراجع صالح برای جبران و ترمیم آن را تشخیص داد. منشأ بسیاری از ضرر و زیان‌هایی که به اشخاص وارد می‌شود، ناشی از جرایمی است که از آنها به‌عنوان ضرر جزایی نام برده می‌شود. تمام جرایمی که با شکایت شاکی خصوصی تعقیب و رسیدگی به آنها آغاز می‌شود (جرائم قابل‌گذشت)، بی‌گمان موجب ورود ضرر به اشخاص هستند، زیرا تا موقعی که ضرر اعم از مادی یا معنوی به شخص وارد نشود یا حقوقی از وی انکار یا تضییع نشود، آن شخص برای دادخواهی یا احقاق حق خود، شکایت نمی‌کند. بعضی جرائم عمدی نظیر تخریب و آتش‌سوزی، سرقت و کلاهبرداری به‌طور مستقیم باعث ضرر و زیان می‌شوند و در برخی از جرائم نظیر جعل اسناد عادی، ضرر از عناصر و ارکان تشکیل‌دهنده آن است. بسیاری از جرائم غیرعمدی مانند بی‌احتیاطی در رانندگی یا عدم رعایت مقررات ایمنی کار در کارگاه و یا عدم رعایت نظامات دولتی، به ایراد صدمه بدنی غیرعمدی و ورود ضرر به اشخاص منجر می‌شوند.

۱-۲- ورود ادعای خصوصی به دادرسی کیفری

اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوی مدنی، بیانگر این است که طرفین، محدوده ادعا، ادله و دفاعیات خویش را مشخص می‌کنند و دادرس در این حوزه حاکمیتی ندارد. جاری نمودن این اصل باعث می‌شود که هر دعوی به اعتبار اراده حقوقی متمایز اشخاص دخیل در آن، فرصت جدیدی برای قضاوت محسوب شود که روش شکل‌گیری و استمرار آن با دعوی دیگر متفاوت است. این اصل، در آنجا که بر موضوع ادعا (خواسته) و ادله اثبات آن متمرکز است، تحت‌عنوان یکی از اصول بنیادین دادرسی مدنی و به عبارتی مهم‌ترین آنها قابل طبقه‌بندی می‌باشد زیرا طرفین بر اساس آن خواسته و ادله، راهبرد آتی قواعد دادرسی را به‌طور زیر بنایی تعیین و ترسیم می‌کنند. در مواردی که خواسته، ضرر و زیان، ناشی از جرم باشد، در صورت صدور کیفرخواست و تا پیش از اعلام ختم دادرسی، دادگاه‌های کیفری، حسب درخواست شاکی، می‌توانند و باید به دعوی ضرر و زیان نیز رسیدگی کنند. چنانکه قانون‌گذار در ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری، به زیان‌دیده از جرم اجازه داده تا خسارات ناشی از دعوی خصوصی ناشی از جرم را مطالبه کند. به نظر برخی، دعوی خصوصی، «وسیله‌ای برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم است؛ بدین معنا که هرگاه جرمی واقع و به دیگری ضرر وارد شود، برای او حق بر مطالبه جبران خسارت ناشی از جرم ایجاد می‌شود. وسیله‌ای را که حق متضرر از جرم را اجرا می‌کند، دعوی خصوصی می‌نامند»^۴. به نظر برخی دیگر، دعوی خصوصی دو معنا دارد؛ معنای خاص و معنای عام. در معنای خاص، منظور، مطالبه ضرر و زیان از طرف مدعی خصوصی است، ولی در معنای عام، دعوی خصوصی قلمرو وسیع‌تری دارد، زیرا افزون بر درخواست ضرر و زیان، به جبران هزینه‌های دادرسی، اعاده وضع به حال سابق و استرداد اموال حاصل از جرم نیز اطلاق می‌شود.^۵ بنابراین، در معنای عام، دعوی خصوصی ناشی از جرم شامل قصاص و دیه نیز می‌شود؛ با این توضیح که، اگرچه قصاص و دیه نوعی مجازات و ضمانت اجرای کیفری هستند، اما جهت جبران ضرر وارده به

^۴ - نخستین بار یکی از اساتید حقوقی ایران این اصطلاح را به اصل «تسلیط» ترجمه نمودند (شمس، ۱۳۹۳، ۲، ص ۱۲۲) در ادامه برخی دیگر از اساتید از آن تحت عنوان «اصل تسلط طرفین بر جهات و موضوعات دعوا» نام برده اند (محسنی ۱۳۸۴، ص ۱۰) اما به نظر می‌رسد که عبارت «اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی» که توسط بعضی از اساتید آیین دادرسی (پوراستاد، ۱۳۸۷، ص ۹۸) مورد استفاده واقع شده است، نزدیک‌تر به مفهوم اصلی آن می‌باشد؛ به همین دلیل در این نوشتار از همین عبارت استفاده شده است.

^۵ - خیر الله هرمزی، حسنعلی موذن زادگان، سید حجت علوی «ماهیت و آثار طرح دعوی مدنی در محاکم کیفری»، همان منبع ص ۲۸۸ به نقل از: فقیه نخجیری، «دعوی خصوصی در دادگاه جزا»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (۱۳۵۰)، ۱۴.

^۶ - آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری ج ۱ (انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰)، ۲۸۸.

زیان دیده، ماهیتی ترمیمی دارند تا وی بتواند زیان ناشی جرم را از دادگاه کیفری مطالبه کند. بنابراین، دعوی خصوصی مقرر در قانون آیین دادرسی کیفری دو ویژگی مهم دارد. اولاً، باید ناشی از جرم باشد؛ ثانیاً، به جبران خسارت مادی یا معنوی منتهی شود.^۷

۲-۳- تسری آثار دعوی کیفری به موضوع مدنی

از جمله آثار رسیدگی دادگاه کیفری به موضوعات مدنی، تسری برخی از آثار دعوی کیفری به موضوع مدنی است که به طور غیر مستقیم با اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی در ارتباط است؛ به عنوان مثال، در پاره‌ای از سیستم های حقوقی، مثل حقوق فرانسه، مرور زمان جرم، حق اقامه دعوا را از بین می‌برد.^۸ اما در سیستم حقوقی ایران و مطابق ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری، سقوط دعوی عمومی (کیفری) موجب سقوط دعوی خصوصی نیست؛ بنابراین، هرگاه تعقیب کیفری به جهت از جهات قانونی موقوف یا به صدور قرار منع تعقیب یا حکم برائت، منتهی شود، دادگاه کیفری مکلف است در صورتی که دعوی خصوصی در آن دادگاه مطرح باشد، در آن مورد، به رسیدگی و صدور حکم مبادرت کند. از دیگر آثار ادغام رسیدگی های کیفری و مدنی این است که، در آن بخش که شاکی در اصل خسارت مستقیم و واقعی، رضایت می دهد، امکان طرح مجدد آن در دادرسی مدنی وجود نخواهد داشت. علاوه بر این، گاه از منظر نتیجه، بین دادرسی مدنی و کیفری، نوعی همگرایی وجود دارد. به گونه‌ای که زیان دیده می‌تواند همان نتیجه‌ای را که از دادرسی مدنی توقع دارد، از شکایت کیفری نیز به دست آورد. این همگرایی زمانی کامل خواهد شد که دادگاه کیفری، با رفع نواقص فعلی، ملاحظاتی مثل اصل جبران کامل خسارت نیز در رد مال و اعاده وضع سابق در نظر بگیرد. مثلاً در جایی که متهم، وجوه کلانی را برای واردات خودرو و فروش به مال باخترگان متعددی دریافت کرده است، رد اصل وجه و حتی رد وجه با محاسبه تورم کلی و نه موضوعی، خسارت زیان دیده را جبران نمی کند و از این رو دیده شده که در مواردی خود متهم مالباخترگان را به دعوی کیفری ترغیب می کند تا با حکم به رد اصل وجه و جوه دریافتی در حق مالباخترگان، از کمند اصل جبران کامل خسارت رها شود.

۲-۴- توصیف رابطه مدنی در دادرسی کیفری

در حقوق دادرسی مدنی ایران توصیف و تعیین جایگاه حقوقی عمل و دامنه آن، اصولاً با سیستم حقوقی و دادرسی است؛ زیرا به تعبیر برخی، توصیف حقوقی، از امور حکمی، و امری وابسته به قانون و خارج از اختیار طرفین است و نقش قواعد آمره در آن به خوبی مشخص است.^۹ با این وصف، برخی از نویسندگان عقیده دارند که «اصل تعاون» اقتضای آن را دارد که اصحاب دعوا نیز در امور حکمی به یاری دادرسی بشتابند.^{۱۰} بنابراین، هر چند توصیف رابطه حقوقی به دلیل قرار گرفتن در زمره مصادیق امور حکمی، خارج از چارچوب اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی محسوب می‌شود، لکن از آنجا که انطباق حقیقت با امور حکمی، اجرای بهتر عدالت مدنی را به دنبال دارد، تعاون و همکاری اصحاب دعوی مدنی در این امر می‌تواند نقش مؤثری در تحقق این هدف ایفا کند. بر این اساس، ممکن است این تصور ایجاد شود که این وضعیت در دادرسی کیفری نسبت به عناصر دارای ماهیت مدنی نیز قابل تحقق است و می‌تواند به تحقق عدالت مدنی مورد رسیدگی در دادرسی کیفری منجر شود؛ لکن به نظر می‌رسد که اجرای این همکاری در دادرسی کیفری با چالش‌های بیشتری همراه است؛ زیرا، اولاً، توصیف و تفسیر شکایت در حقوق کیفری با مقام عمومی (دادسرا) است و اعلام زیان دیده تأثیری در بازتاب حقوقی عمل ندارد ثانیاً، توصیف حقوقی عمل می‌تواند در تعیین جرم و نوع مجازات مؤثر باشد. به همین دلیل رابطه مستقیم با اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها دارد. به همین دلیل و به رغم اینکه در حقوق دادرسی مدنی برخی کشورها نظیر فرانسه، در صورتی که طرفین صریحاً بر توصیف یا مبنای حقوقی معینی توافق کنند، امکان عدول از آن برای دادرسی

^۷ البته در برخی از دادگاه‌های کیفری دیده شده که مثلاً در جرم انتقال مال غیر که کیفرخواست علیه فروشنده صادر شده، زیان دیده از جرم تحت عنوان ضرر و زیان، دادخواست خلع بد و ابطال سند رسمی و الزام به تنظیم سند رسمی را به طرفیت خریداری که کیفرخواست علیه وی صادر نشده، به دادگاه کیفری تقدیم نموده و دادگاه کیفری بدون توجه به اینکه دعوی مذکور دعوی ضرر و زیان ناشی از جرم نیستند، دادخواست را پذیرفته و در ماهیت رسیدگی نموده است.

^۸ گاستون استفانی، ژرژ لوسور، برنار بولوک، آیین دادرسی کیفری ج ۱، ترجمه حسن دادبان (تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷): ۱۸۵.

^۹ خدابخشی، همان: ۱۹۶.

^{۱۰} مجید پور استاد «اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی»، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸ شماره ۳ (۱۳۸۷): ۱۱۴.

وجود ندارد،^{۱۱} لکن در حقوق ایران، حتی در امور مدنی، به موجب ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی، توصیف از امور حکمی شناخته شده و تحت نظارت به وسیله دیوان عالی کشور محسوب شده است. بنابراین به طریق اولی، توصیف رابطه حقوقی در دادرسی کیفری، در صلاحیت انحصاری دادگاه بوده و از دایره اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی خارج است.

۲-۵- ایجاد مقتضای استماع خواسته مدنی

وجود تمایز بین دادرسی مدنی و کیفری از نظر ایجاد شرایط یا مقتضای دادرسی باعث می‌شود، در وضعیت ادغام محتوای ذاتی این دو نوع دادرسی، با چالشی تحت عنوان «تغییر شرایط استماع پذیری دعوی» مواجه شویم؛ زیرا در دادرسی مدنی، دعوا، تنها باید علیه شخص معین یا اشخاص قابل تعیین نظیر محدوده‌ای از یک شهر (ماده ۷۴ قانون آیین دادرسی مدنی) اقامه و تشکیل شود؛ همین امر، یکی از محدودیت‌های نظام رسیدگی مدنی در مقایسه با نظام رسیدگی کیفری است. ساز و کار دادرسی مدنی به نحوی است که بدون تعیین متجاوز، امکان صدور حکم و تحلیل مسئله را ندارد و به همین جهت در صورتی که قابلیت استماع دعوی احراز نشود، دادگاه به رد آن نظر می‌دهد و یکی از مصادیق آن، عدم تعیین متجاوز، مدیون یا متعهد یا عدم دعوت از وی در دادرسی و نقص دادخواست از این حیث است؛ برای مثال، اگر تحلیل مسأله، دخالت دو طرف رابطه حقوقی را اقتضا کند، عدم دعوت از یکی و طرح دادرسی به طرفیت دیگری مانع استماع دعوی می‌شود.^{۱۲} مبنای این نتیجه را می‌توان در اصل قانونی بودن دادرسی جستجو کرد. لکن در حقوق کیفری وضع به این نحو نیست و صرف تحقق عمل یا جرم، برای ایجاد مقتضای دادرسی کافی است و حتی در جرائمی که علاوه بر مباشر جرم، وجود معاون یا مسبب دیگری محرز و مسلم می‌باشد، عدم طرح شکایت از مباشر جرم، به هر جهت مانع از رسیدگی و دادرسی نسبت به معاون جرم نخواهد بود. در حقوق آمریکا نیز قوانین کیفری به طور معمول مقرر داشته‌اند که معاون صرف نظر از محاکمه یا محکومیت مباشر قابل تعقیب است.^{۱۳} همین امر، موقعیت استفاده از حقوق کیفری را تقویت می‌کند و سبب اقبال اشخاص و حتی وکلا در انتخاب بعد کیفری عمل می‌شود، زیرا با ایجاد شرایط ادغام محتوای ذاتی دادرسی‌های کیفری و مدنی، شرایط آسان تری جهت استماع ادعای مدنی در قالب دادرسی تبعی و در محیط دادرسی کیفری ایجاد می‌شود.

۲-۶- رفع مانع جهت استماع خواسته مدنی

در آیین دادرسی مدنی، به همان ترتیب که عدم وجود شرایط لازم (مقتضای دادرسی) باعث صدور قرار رد یا عدم استماع دعوا می‌شود، حضور بدون جهت نیز سبب عدم توجه دعوا و شکست دادرسی می‌شود و دادرس پیش از شروع به دادرسی آن را رد می‌کند؛ با وجود این، از حیث انطباق این قاعده با مصادیق عملی، در رویه قضایی اختلاف نظر وجود دارد به عنوان مثال از نظر بعضی از دادگاهها، طرح دعاوی متعدد با تعیین خواندگان متفاوت، صرف نظر از نوع خواسته و اوصاف خاص خواندگان، دلالت بر جزمی نبودن دعوی دارد؛ به همین دلیل، به واسطه وجود مانع برای دادرسی، با استناد بند نهم ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی، قرار رد دعوی صادر می‌نمایند. لکن برخی دیگر، الزام خواهان به انجام این تکلیف را در مطالبه خسارت به واسطه مسوولیت مدنی ناشی از تعدد اسباب، به ویژه زمانی که یکی از اسباب احتمالی، دولت یا مراجع عمومی هستند، به دلیل غیر متعارف بودن انتظار از شهروندان و مدعیان حق در ذکر مختصات دقیق و کامل نهاد دولتی یا عمومی طرف مقابل فاقد توجیه حقوقی و منطقی دانسته و با مسامحه از آن چشم پوشی می‌کنند،^{۱۴} لکن در دادرسی کیفری این محدودیت وجود ندارد و دخالت اشخاص مختلفی که به نحوی از انحاء با دعوی مرتبط هستند، با نظارت مقام رسمی محدودیتی ندارد و به پیشبرد دادرسی نیز کمک می‌کند؛ که با قرار گرفتن موضوع مدنی در قالب دادرسی تبعی ضمن دادرسی کیفری، این خصیصه دادرسی کیفری در موضوع مدنی نیز اجرا خواهد شد؛ بدین معنی که موانع دادرسی نسبت به عناصر مدنی به اقتضای قواعد قانون آیین دادرسی کیفری در نظر گرفته خواهد شد.

^{۱۱} - خدابخشی، همان: ۱۹۶

^{۱۲} - همان: ۱۹۷

^{۱۳} - جورج پی فلچر، «مفاهیم بنیادین حقوق کیفری»، ترجمه سید مهدی سید زاده ثانی (مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴)، ۳۲۷

^{۱۴} - عباس میر شکاری، رساله عملی در مسوولیت مدنی (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۶)، ۵۹۹

۲- اشخاص اداره کننده وضعیت مدنی در دادرسی کیفری

دعای کیفری و حقوقی از لحاظ اشخاصی که حق تعقیب و به جریان انداختن دعوا را دارند از یکدیگر متفاوت هستند؛ دعای کیفری به جامعه تعلق دارد و دادستان به نمایندگی از جامعه تعقیب آن را بر عهده دارد و نمی‌تواند انجام این وظیفه را به‌غیر واگذار کند. لکن در پاره‌ای از موارد، بدون اعلام بزه دیده، اساساً امکان تحقق ارکان تشکیل دهنده آن وجود ندارد.^{۱۵} علاوه بر این قانونگذار در جایی که جنبه خصوصی جرم بر جنبه عمومی آن غلبه دارد نیز به جریان انداختن دعای عمومی را به اختیار زیان‌دیده نهاده‌است که در هر دو فرض مذکور، دعای خصوصی که هدف آن جبران خسارت ناشی از رفتار مجرمانه است، تحت حاکمیت اراده و ابتکار عمل زیان دیده قرار می‌گیرد. با این وصف جهت مشخص شدن کاربرد این اصل در دادرسی کیفری ابتدا آن را از منظر بستر قانونی و سپس از منظر کیفیت ابتکار عمل اشخاص اداره کننده وضعیت مدنی در دادرسی کیفری مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۲-۱- از منظر بستر قانونی:

ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ در تعریف مدعی خصوصی چنین مقرر کرده بود: «شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شده و یا حتی از قبیل قصاص و کف و پیدا کرده و آن را مطالبه می‌کند، مدعی خصوصی و شاکی نامیده می‌شود...». ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ چنین مقرر می‌کند: «بزه‌دیده شخصی است که از وقوع جرم متحمل ضرر و زیان می‌گردد و چنانچه تعقیب مرتکب را درخواست کند، «شاکی» و هرگاه جبران ضرر و زیان وارده را مطالبه کند، «مدعی خصوصی» نامیده می‌شود». بنابراین، شروع تعقیب دعای خصوصی فقط با شکایت شاکی و مدعی خصوصی است. شخصی که از وقوع جرم متضرر شده تا هنگامی که دادخواست ضرر و زیان تسلیم نکرده اما شکایت کرده، صرفاً، شاکی است و پس از تسلیم دادخواست ضرر و زیان، عنوان مدعی خصوصی را دارد. بنابراین مدعی خصوصی، شخصی است که مستقیماً، از وقوع جرم زیان دیده است و از آنجا که اقامه دعای مدنی نزد محاکم جزایی، بنا به مقتضیات سیاست کیفری و مصالح زیان‌دیده، خارج از حدود اصل صلاحیت انجام می‌شود، ورود مدعی خصوصی در فرآیند دادرسی کیفری، تابع شرایط قانونی دادرسی مدنی قرار می‌گیرد. از این رو به اعتبار این حق و بر مبنای قاعده ملازمه،^{۱۶} از آثار اصول ناظر بر آزادی و حاکمیت اراده مدعی خصوصی بر جریان دعوی که از اصول بنیادین دادرسی مدنی محسوب می‌شود، برخوردار و اراده وی بر جریان دعوی مدنی مطرح در فرآیند دادرسی کیفری، حاکم خواهد بود. شخص دیگر حاضر در فرآیند دادرسی کیفری که با ورود موضوع مدنی، اصول حاکم بر دادرسی مدنی نسبت به وی بر مبنای قاعده ملازمه اعمال می‌شود، متهم است که به دلیل قرار گرفتن در چارچوب دادرسی مدنی، نام وی به مدعی علیه تغییر می‌کند. لکن به‌طور همزمان و مطابق ادبیات معمول و حاکم بر دادرسی کیفری، حسب مورد، مباشر یا شریک یا معاون جرم نیز محسوب می‌شود. مدعی علیه در دعای ضرر و زیان ناشی از جرم، باید دو ویژگی اساسی را با هم داشته‌باشد؛ نخست این که، متهم نامیده شود؛ یعنی، در ارتکاب جرم سهیم باشد. با این بیان، منظور از متهم، مرتکب جرم است که ثابت شده جرم ارتکابی منتسب به او است و دوم اینکه، زیان ناشی از جرم ارتکابی نیز مستند به وی باشد.^{۱۷} اصل شخصی بودن مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی ایجاب می‌کند که دعای ناشی از جرم، همواره، علیه متهم (مباشر اصلی، شریکان و یا عندالاقضای در برخی موارد، معاونان) اقامه شود. زیرا در واقع، هدف از تعقیب دعوی عمومی این است که مجرم به کیفر اعمال خود برسد و نیز تربیت و اصلاح شود. در نتیجه، نمی‌توان به جای خود مجرم، شخص دیگری را تحت تعقیب کیفری قرار داد. در دعای حقوقی، چون دعای خصوصی برای ترمیم و جبران ضرر و زیان است، تحت

15- مانند جرائم مستوجب پرداخت دیه

16- منظور از این قاعده که بر اساس عبارت مشهور و مبتنی بر سیره عقلا با عنوان «اذن در شیء اذن در لوازم آن است» شکل گرفته است، این است که اگر اذن به انجام امری از طرف قانونگذار یا هر شخصی که اذن او نافذ است داده شده باشد، مورد اذن به آنچه در عبارت اذن دهنده محدود نمی‌گردد؛ بلکه لوازم ذاتی، عقلی، عرفی و قانونی مورد اذن را نیز در بر می‌گیرد (محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه جلد دوم، بخش مدنی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۳)، ۲۳۶

17- عباس زراعت، آیین دادرسی کیفری ج ۱ (تهران: نشر میزان، ۱۳۹۴)، ۴۰۵

شرایطی، می‌توان آن را علیه غیر مرتکب رفتار زیان بار هم اقامه کرد؛ به عبارت دیگر، غیر از فرد مرتکب، افراد دیگری، نیز وجود دارند که می‌توان دعوی خصوصی را علیه آنان، با عناوینی مثل مسئولیت مدنی نیابتی (اصیل-نیاب) یا مسئولیت مدنی ناشی از فعل غیر، در دادگاه حقوقی، اقامه کرد. به طور مثال، در حقوق ایران، حسب مواد ۷ و ۱۲ قانون مسئولیت مدنی، به ترتیب، ممکن است کارفرما در قبال رفتار زیان بار کارگر و سرپرست و ولی صغیر در قبال رفتار زیان بار وی، مسئولیت پیدا کند و از این جهت، در دادگاه حقوقی طرف ادعا قرار گرفته و به تادیه ضرر و زیان ناشی از فعل غیر محکوم شوند. حال، پرسش این است که آیا در دادگاه کیفری، غیر از فرد مرتکب جرم (مباشر اصلی، شریکان و عندالافتضا، معاونان)، امکان محکومیت مدنی افراد دیگری، مثل ولی یا قیم هم وجود دارد؟ در پاسخ به نظر می‌رسد می‌توان گفت، در حقوق ما کسی دیگر غیر از متهم نمی‌تواند در دادگاه کیفری محکومیت مدنی پیدا کند. در عین حال به دو ملاحظه مهم باید توجه داشت. نخست این که، در صورتی که متهم صغیر، از خود اموالی داشته باشد، صدور حکم ضرر و زیان اصالتاً علیه او، ولایتاً و قیمومتاً علیه ولی و یا قیم او، بر اساس اصول کلی در دادگاه کیفری مانعی نخواهد داشت. اما طرح دعوی مسئولیت مدنی، بالأصله علیه آنان و به استناد تقصیر در نگهداری صغیر، در دادگاه کیفری ممکن به نظر نمی‌رسد. بنابراین، اگر در دادگاه کیفری، اشخاص دیگری غیر از متهم نیز به تادیه ضرر و زیان ناشی از جرم محکوم شوند، در حقیقت به دلیل سمت (نماینده‌گی قانونی یا قضایی) آن هاست نه این که اصالتاً و علیه شخص آن‌ها باشد. دوم این که، در برخی موارد مثل ایراد صدمه بدنی غیر عمدی در اثر بی احتیاطی در رانندگی با وجود اینکه متهم اصلی شناسایی نشده و برای وی کیفرخواست صادر نگردیده، دادگاه کیفری، بر اساس ماده ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۸۷/۴/۱۶ و تکلیف و الزام قانونی صندوق تأمین خسارت های بدنی، صلاحیت دارد به دعوی مطالبه دیه، به طریقت صندوق یاد شده، رسیدگی کند؛ به عبارت دیگر صندوق تأمین، هر چند به عنوان مدعی علیه، مرتکب جرم اعم از مباشر یا معاون محسوب نمی‌شود اما امکان طرح دعوی خصوصی جبران زیان علیه آن، در دادگاه کیفری فراهم شده است. با این وصف قواعد آیین دادرسی مدنی در خصوص نحوه ابلاغ اوراق قضائی و تجدید نظر خواهی، حتی اعتراض ثالث، نسبت به آن جاری می‌باشد.

۲-۲- از منظر کیفیت ابتکار عمل :

در صورتی که، بر اساس قاعده ملازمه، لزوم جریان اصول دادرسی مدنی از جمله اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی را، در فرایند رسیدگی کیفری، بپذیریم، عملاً با دو دادرسی همزمان، یکی اصلی و دیگری تبعی، مواجه هستیم که تحت تأثیر نگرش بازیگران منفرد قرار می‌گیرد؛ به عنوان مثال شخصی که در فرایند دادرسی کیفری به عنوان متهم تحت تعقیب قرار گرفته است، کسی است که به طور همزمان به عنوان خواننده در دادرسی مدنی تبعی به وضعیت فعلی مربوط واکنش نشان می‌دهد.^{۱۸} این وضعیت تا حدی یک حالت متعارض برای مظنون، متهم یا خواننده ایجاد می‌کند؛ نتیجه این وضعیت متعارض عبارتست از، نیاز به مشارکت در اداره دادرسی با تعریف نقش اصحاب دعوی مدنی و دادرس بر اساس اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی و در عین حال عدم امکان انجام این امر در دادرسی کیفری و در عوض هدایت به سمت استفاده از تأسیسات انفعالی چون حق سکوت و غیره.^{۱۹} به جهت رفع این تعارض می‌توان گفت، بر خلاف دعوی مستقل کیفری و مدنی که اصول دادرسی متفاوتی در آنها به کار گرفته می‌شود، در دادرسی تبعی، حسب مورد، شاکی نسبت به ارتکاب جرم کیفری و خواهان نسبت به دعوی مدنی، این امکان را دارد که اقدامات مرتبط با تأمین و جمع آوری دلایل بر عهده مقام تعقیب را تحت نظر گرفته و از نتایج این اقدام، در دعوی تبعی (مدنی) استفاده کنند؛ به عنوان مثال، شاکی با طرح شکایت سرقت در جهت اثبات تحقق جرم در چارچوب دادرسی کیفری از توانایی مقامات عمومی بهره می‌گیرد، لکن با استفاده از اصول مبتنی بر نقش اصحاب دعوی مدنی در اداره دادرسی که از طریق اجرای اصول دادرسی مدنی در چارچوب مکانیسم دادرسی تبعی در فرایند دادرسی کیفری امکان پذیر شده است، ادعای خود را در رابطه با اینکه چه اموالی از او سرقت شده و چه خواسته‌ای در رابطه با اموال مسروقه خود دارد، مطرح می‌نماید و دادگاه کیفری نیز در خصوص اثبات اصل جرم از قواعد دادرسی کیفری و در خصوص جنبه خصوصی جرم در قالب دادرسی تبعی و بر

¹⁸ - Pavel Kotlán. "Relationship of criminal proceedings to civil litigation, insolvency and tax proceedings", DANUBE: Law, Economics and Social Issues Review 11. (2020), 144

¹⁹ - Ibid: 146

اساس اصول دادرسی مدنی، به رسیدگی و صدور حکم مبادرت می‌کند. لکن از آنجا که کیفیت ایفای نقش دوگانه بازیگران دادرسی مورد بحث در اعمال اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی در مراحل مختلف رسیدگی کیفری صورت می‌گیرد لازم است، به شرح ذیل و به تفکیک بررسی شود:

۲-۲-۱- آغاز محاکمه

در حقوق کیفری، نهاد عمومی (دادسرا) در تعقیب کیفری، قدرت تام داشته و جز در موارد خاص (جرایم قابل گذشت) نمی‌توان اراده زیان‌دیده را در مورد آغاز دادرسی یا استمرار و ختم آن مؤثر دانست. با این وصف در دادرسی مدنی و در امور ترافعی، اصولاً ابتکار آغاز دادرسی با اصحاب دعوا و به‌طور دقیق‌تر با خواهان است و علی‌الاصول قاضی نمی‌تواند رأساً دادرسی را آغاز کند.^{۲۰} به این اصل حتی در دادرسی کیفری و در مواردی که دادسرا موجب آغاز دادرسی شده است تعرض نشده است، زیرا مقامات تعقیب در این موقعیت، خواهان شمرده می‌شوند.^{۲۱} در رابطه با زمان عملیاتی شدن آثار اجرایی این اصل، می‌توان بر این عقیده بود که ابزاری تحت‌عنوان دادخواست، با تعریف مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی، خصوصیتی ندارد؛ زیرا معیار مؤثر در جهت اعمال این اصل، اطلاع یافتن نظام دادرسی از وجود دعواست که در دادرسی کیفری نیز، آن‌گاه که به‌صورت تبعی به موضوع مدنی رسیدگی می‌شود، قابل تحقق است؛ ولو اینکه مستلزم تقدیم دادخواست نباشد. زیرا هر چند مطابق قاعده اولیه، در هر مورد که در قانون آیین دادرسی کیفری به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع گردیده است، مقررات و اصول قانون آیین دادرسی مدنی لازم‌الرعایه است، لکن در زمان جریان یافتن اصول دادرسی مدنی در دادرسی کیفری، لازم است که نحوه اعمال اصول مذکور در دادرسی کیفری، متناسب سازی شود؛ به‌نحوی که در صورت لزوم و در صورت عدم امکان جمع بین اصول یاد شده با مقررات آیین دادرسی کیفری، ترتیبات خاص قانون آیین دادرسی کیفری به‌عنوان قانون خاص اجرا شود. به‌عنوان مثال در صورت موجود و مکشوف بودن اموال ناشی از ارتکاب جرم، بر فرض اینکه اثبات شود، این اموال به‌طور مستقیم از جرم ناشی شده است و دلایل مالکیت نیز محرز بوده و معارضی نیز در میان نباشد، شاکی ملزم نیست که بر اساس اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی درخواست دهد و مقام قضائی اعم از بازپرس و قاضی دادگاه با اخذ وحدت ملاک از تکلیف مقرر در ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مکلف است که در مقام تعیین تکلیف مال ناشی از جرم، بدون نیاز به درخواست شاکی، دستور رد عین مال ناشی از جرم را صادر کند؛ لکن ایراد قابل مشاهده در برخی از احکام دادگاه‌ها این است که این رویه را نسبت به کلیه اموال موضوع ارتکاب جرم ولو اینکه کشف نشده یا در تصرف اشخاص ثالث باشد و یا حتی با سند رسمی منتقل شده باشد نیز تسری می‌دهند؛ این در حالی است که در فروض ذکر شده، با توجه به اینکه رسیدگی به جنبه مدنی مذکور، مستلزم انجام دادرسی و صدور حکم می‌باشد، رعایت اصول دادرسی ناظر بر این نوع رسیدگی حتی اگر توسط مرجع کیفری اعم از دادسرا یا دادگاه صورت گیرد، در هر صورت ضروری است و امکان عدول از آن وجود نخواهد داشت.

۲-۲-۲- تعیین محدوده دادرسی و محدوده رسیدگی

بر اساس اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی، محدوده تسلط خواهان، با دادخواست تعیین و در جلسه نخست دادرسی با دفاعیات، ادعای متقابل، افزودن یا کاستن از خواسته تثبیت و تغییرناپذیر می‌شود. با این وصف، تغییرناپذیری محدوده دعوا اگر چه نسبت به اصحاب دعوا در مواردی انعطاف‌پذیر است، اما نسبت به دادرسی دادگاه مدنی مطلق است. از این رو، دادگاه باید نسبت به تمام چیزهایی که درخواست شده و تنها نسبت به آنها تصمیم‌گیری نماید.^{۲۲} بنابراین هر گاه این محدوده به‌درستی تعیین نشود، به‌طوری که رسیدگی دادگاه را با ابهام مواجه سازد، دادگاه به‌دلیل عدم طرح دعوا مطابق مقررات، قرار عدم استماع دعوا صادر خواهد کرد. به‌عنوان مثال، مطابق دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۴۰۱۶۶۷ مورخ ۹۱/۱۲/۱۲ شعبه ۱۱ دادگاه عمومی حقوقی تهران، در خصوص دعوی خواهان

^{۲۰}- همان: ۱۹۷

^{۲۱}- عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی ج ۲ (تهران: انتشارات دراک، ۱۳۹۸)، ۱۲۱.

^{۲۲}- شمس، همان: ۱۲۲

به طرفیت خواندگان به خواسته ضرر و زیان ناشی از جرم استفاده از سند مجعول، به دلیل اینکه خواهان در شرح دادخواست خواسته خود را به صورت کلی مطرح کرده است، دعوی را به کیفیت مطروحه قابل استماع ندانسته و با استناد به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم استماع دعوی صادر نموده است که رأی صادره در دادگاه تجدید نظر نیز تأیید شده است.^{۲۳} همین قاعده در رسیدگی تبعی دادگاه کیفری به جنبه خصوصی جرائم دارای عنصر مدنی نیز حاکم است که این امر به منزله جاری بودن اصل لزوم تعیین محدوده رسیدگی، به عنوان یکی از جلوه‌های اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی در رسیدگی کیفری می‌باشد. لکن تفاوتی که از حیث ضمانت اجرای عدم تعیین محدوده رسیدگی بین دادرسی کیفری و مدنی وجود دارد این است که در صورت عدم انجام این تکلیف قانونی توسط خواهان در فرایند دادرسی مدنی، دادگاه به دلیل عدم طرح دعوی مطابق قانون قرار عدم استماع دعوی صادر خواهد کرد، لکن در دادرسی کیفری عدم تعیین تعیین محدوده رسیدگی توسط شاکی خصوصی، موجبی برای عدم رسیدگی دادگاه کیفری نسبت به جنبه خصوصی جرم نیست و دادگاه ملزم به ورود به ماهیت است. به همین دلیل شعبه ۴۲ دادگاه تجدید نظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۴۲۰۱۶۳۶ مورخ ۹۱/۱۲/۱۳، آن قسمت از دادنامه صادره از دادگاه بدوی را، که شاکی را به دلیل عدم تعیین محدوده رسیدگی، جهت اثبات نوع و میزان اموال مسروقه به طرح دعوی مدنی در دادگاه حقوقی ارشاد نموده است^{۲۴} را با این استدلال که تعیین تکلیف نسبت به اموال مسروقه، با استناد به ماده ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی از تکالیف دادگاه جزایی است، مورد پذیرش قرار نداده و جهت صدور رأی در ماهیت موضوع اموال مسروقه به دادگاه بدوی اعاده کرده است.^{۲۵} علاوه بر این، مقام تعقیب نیز در دادرسی کیفری، برای تعیین محدوده رسیدگی اختیار قانونی دارد و این اختیار را می‌توان با اصل اختیار اصحاب دعوی مدنی در تعیین محدوده رسیدگی به دعوا منطبق کرد و بر این عقیده بود که دادستان نیز با صدور کیفرخواست، محدوده ادعای عمومی خود را تعیین می‌کند و دادگاه نمی‌تواند فراتر از آن محدوده اظهار نظر کند. بدیهی است، در مواردی که رسیدگی به ضرر و زیان ناشی از جرم، مستلزم تقدیم دادخواست حقوقی است، از حیث اشخاص دارای اختیار در تعیین محدوده دادرسی، تابع قواعد آیین دادرسی مدنی است و دادستان در این فرایند کاملاً مدنی، نقشی ندارد. اما در خصوص جرائمی که دادگاه، به صدور حکم، بدون نیاز به تشریفات تقدیم دادخواست مکلف شده است، ممکن است این تردید ایجاد شود که آیا در این خصوص نیز محدوده جنبه مدنی و خصوصی جرم تابع کیفرخواست می‌باشد؟ یا اینکه می‌توان بر این عقیده بود که کارکرد کیفرخواست صرفاً تعیین محدوده جنبه عمومی جرم است و در خصوص جنبه خصوصی اثر ندارد و در این باره، اراده اصحاب دعوا، البته بدون نیاز به تشریفات تقدیم دادخواست، حاکم است؛ از این رو اشاره اجمالی به این جنبه از جرم کافی است و به جزئیات آن در مرحله دادرسی در دادگاه کیفری پرداخته خواهد شد؟ به نظر می‌رسد در این خصوص نیز تعیین محدوده رسیدگی با کیفرخواست صادره توسط دادستان تعیین می‌شود؛ زیرا در این موارد، حکم مدنی جزء لاینفک حکم کیفری است و رویه قضائی نیز به این نظر گرایش دارد و در صورت عدم تعیین محدوده رسیدگی در خصوص

^{۲۳} پژوهشگاه قوه قضائیه، مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدید نظر استان تهران (تهران: اداره انتشار رویه قضایی کشور، اسفند ۱۳۹۱)، ۱۳

^{۲۴} - استدلال دادگاه بدوی (شعبه ۱۰۷۲ دادگاه عمومی جزایی تهران): با وجود درخواست شاکی مبنی بر استرداد اموال مسروقه و ارائه تصویر تعدادی فاکتور خرید اموال موصوف به جهت اثبات مالکیت خود، به دلیل اینکه حسب ادعای شاکی، سرقت از منزل وی در دو مرحله و توسط دو شخص متفاوت انجام شده است و مشخصات اموال را به تفکیک اعلام نموده و علیرغم تذکر دادگاه به ضرورت حضور و ارائه اصول فاکتور های استنادی و ارائه توضیح در محکمه حاضر نشده فلذا قابل رسیدگی و اظهار نظر در دادگاه کیفری از نظر رد اموال مسروقه نبوده و مستلزم طرح دعوی مدنی جهت اثبات نوع و میزان اموال مسروقه در دادگاه حقوقی است.

^{۲۵} - همان: ۴۰

جنبه خصوصی جرم، برخی از دادگاه‌ها آن را از موارد نقص در تحقیقات شمرده و به جهت تکمیل به دادسرا اعاده می‌کنند و از سوی دیگر اگر دادگاه فراتر از مفاد کیفرخواست در خصوص جنبه خصوصی جرم اظهار نظر کند، باعث نقض رأی در دادگاه تجدید نظر می‌شود.^{۲۶}

۲-۲-۳- اختیار ختم دادرسی

خاتمه دادن به دادرسی، پیش از صدور رأی، با انصراف از دعوی به اراده خواهان یا بر مبنای اراده طرفین (سازش)، قابل تصور است. به راه حل‌های مزبور که گویای اشراف اصحاب دعوی نسبت به دادرسی است، در فرانسه اصل تسلط در دادرسی می‌گویند که با توجه به حاکمیت این اصل در نظام اتهامی، این امر به معنای گرایش دادرسی مدنی به نظام اتهامی است.^{۲۷} بنابراین، اصل حاکمیت طرفین بر دعوی مدنی، با اختیار ایشان در خاتمه دعوی، ملازمه کامل دارد. هر چند اعمال حق بر ختم دادرسی، به توجیه خاصی نیاز ندارد و با تقدیم یک تقاضا به دادگاه و گاه عدم پیگیری دعوا در شرایطی که نیاز به پیگیری دارد (ختم ضمنی)، محقق می‌شود، لکن ختم دعوا از سوی خواهان، اغلب به دلیل تلاش وی برای حل و فصل موضوع خارج از دادگاه، مهیا نبودن ادله و مستندات وی به هنگام طرح دعوی و ترس از شکست با شرایط موجود انجام می‌گیرد. اما زمانی که اختیار طرفین و نه صرفاً خواهان، در ختم دادرسی مطرح می‌شود، لازم است که این اختیار قانونی را از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار داد؛ از یک سو، این سؤال مطرح می‌شود که آیا پس از طرح و تثبیت دعوا، خواهان به‌عنوان آغازگر منحصر آن، می‌تواند در هر زمان یا مقطعی به دعوا خاتمه داده و در نتیجه خواننده را نیز قهراً با آثار ختم دعوا روبرو سازد؟ سؤال دومی که از سوی دیگر می‌توان مطرح کرد این است که چگونه می‌توان از نظام دادرسی در برابر سوء استفاده از اختیار ختم دادرسی حمایت کرد؟ مواجه شدن با سوالات مذکور دلالت بر اهمیت نقش طرفین در خاتمه دعوا دارد و نمی‌توان از آن به‌سادگی و به‌عنوان موجبی برای مختومه یا آمار شدن یک پرونده و جایگزینی آن با پرونده‌ای دیگر عبور کرد. چرا که درگیر شدن خواننده با ابلاغ دادخواست و تدارک مستندات دفاعی از جانب وی، به‌طور منطقی باید مانع از آن باشد که خواهان بتواند در هر زمان پس از به جریان افتادن دعوا از آن صرف‌نظر نماید. علاوه بر این تشکیل جلسه یا جلسات رسیدگی و آماده شدن پرونده برای صدور رأی، مستلزم تحمیل هزینه‌بر نظام دادرسی می‌باشد. بنابراین شناسایی این حق باید به نحوی باشد که امکان تحمیل هزینه مجدد بر نظام دادرسی از طریق طرح مجدد همان دعوا را منتفی سازد. به

^{۲۶} - به عنوان نمونه شعبه دادگاه تجدید نظر استان تهران به موجب دادنامه ۰۸۵۳۰۲۶۹۷۰۲۹۹۷۰ مورخ ۱۳۹۲/۹/۲۴ در مقام تجدید نظر خواهی نسبت به رای صادره از شعبه ۱۱۶۷ باین استدلال که دادگاه در مقام رد مال نمی‌تواند به بیش از مبلغ مذکور در کیفرخواست حکم صادر کند حکم به رد اعتراض تجدید نظر خواه را صادر نموده است :

رأی دادگاه بدوی - در خصوص اتهام آقای ت. الف. فرزند ب. با وکالت آقای م. ح. دایر به سرقت ۳۰ میلیون تومان وجه موضوع شکایت، خانم ن. م. فرزند م.؛ نظر به محتویات پرونده، شکایت شاکی، گزارش مرجع انتظامی، نظریه کارشناس با توجه به شهادت اولیه متهم در مراحل تحقیقات مقدماتی کیفرخواست صادره از طرف دادرسی عمومی و انقلاب ناحیه ۲ تهران و انکار بلاوجه در محکمه مؤیداً به سایر قرائن و امارات منعکسه در پرونده بزهکاری ایشان محرز و مسلم بوده عمل مجرمانه شان منطبق است با مواد ۶۵۶ و ۶۷۷ قانون مجازات اسلامی لذا محکمه با رعایت ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی و بند پنجم ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی متهم موصوف را به تحمل سه ماه و یک روز حبس و رد مال و تحمل ۳۰ ضربه شلاق تعزیری محکوم می‌نماید. رأی صادره حضوری است و ظرف بیست روز قابل رسیدگی تجدیدنظر خواهی در مرجع محترم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد. رئیس شعبه ۱۱۶۷ دادگاه عمومی جزایی تهران.

رأی دادگاه تجدیدنظر استان - به موجب دادنامه شماره ۷۰۱۱۹۰ مورخ ۲۹/۱۱/۱۳۹۱ دادگاه عمومی جزایی شعبه محترم ۱۱۶۷ تهران آقای ت. الف. فرزند ب. به دلیل سرقت مبلغ سیصد میلیون ریال (۳۰ میلیون تومان) موضوع شکایت خانم ن. م. به استناد مواد ۲۲ و ۶۵۶ و ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی به تحمل سه ماه و یک روز حبس و ۳۰ ضربه شلاق و رد مال محکوم شده است. خانم ن. م. شاکی محترم بدوی اعتراض کرده اند و بیان می‌دارند در رأی بدوی از روی سهو قلم میزان رد مال سیصد میلیون ریال قید شده است در حالی که در صورت جلسه تنظیمی در دادگاه بدوی قرار شده بود متهم یک میلیارد ریال به وی پرداخت کند تا رضایت وی اخذ شود ضمناً خانم م. تقاضای تشدید مجازات متهم را نموده اند. از سوی دیگر محکوم علیه بدوی آقای ت. الف. اعتراض نموده و بیان داشته اند مرتکب سرقت نشده اند و از اختیاراتی که در محل کار داشته اند سوء استفاده نکرده اند. این دادگاه با مطالعه تمام اوراق پرونده و لوابیح اعتراض اولاً اعتراض محکوم علیه بدوی آقای ت. الف. را وارد تشخیص می‌دهد. زیرا محتویات پرونده متضمن دلیلی نیست که ثابت نماید مشارالیه مرتکب سرقت شده است و از اقرار وی در مرجع انتظامی که بدو تشکیل پرونده صورت پذیرفته است، اقرار و جدان بر بزهکاری او پدید نمی‌آید. علی‌هذا نظر به این که صدور حکم محکومیت کیفری نیازمند یقین قضایی است و بر اساس حدس و احتمال نمی‌توان افراد را مجرم تلقی نمود و در معرض تحمل مجازات قرارداد به استناد تبصره ۱ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب با نقض دادنامه معترض عنه رأی برانته آقای ت. الف. صادر می‌گردد. ثانیاً: اعتراض خانم ن. م. وارد تشخیص داده نمی‌شود زیرا وقتی قرار مجرمیت و کیفرخواست در مورد سرقت به میزان سیصد میلیون ریال صادر و تنظیم شده است و نسبت به مازاد بر این مبلغ قرار منع تعقیب صادر شده است دادگاه محترم بدوی نمی‌توانسته اند در مقام رد مال به بیش از مبلغ مذکور در کیفرخواست حکم بدهند. ضمناً تقاضای تشدید مجازات خانم م. نیز قابل اجابت نیست زیرا وقتی به شرح فوق بی‌گناهی آقای ت. الف. برای این دادگاه ثابت شده است موجبی برای تشدید مجازات وجود نخواهد داشت، لذا مستنبط از ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری رأی بر رد اعتراض خانم ن. م. صادر می‌گردد. این رأی قطعی است. رئیس شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران - مستشار دادگاه

همین دلیل مطابق اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی، با تقدیم دادخواست و تثبیت دادرسی در پایان جلسه اول دادرسی، دعوا از مالکیت منحصر خواهان خارج شده و تحت تملک و تسلط طرفین در می‌آید و از این مرحله به بعد، تشریفات متفاوتی برای ختم دعوا از جانب قانون‌گذار پیش بینی شده است.^{۲۸} در حقوق دادرسی کیفری ایران، بر خلاف حقوق برخی از کشورها، اصولاً، زیان دیده، شخص ثالث به حساب نمی‌آید تا برای مطالبه خسارت یا حق تضییع شده خویش، حق دخالت در دادرسی کیفری نداشته باشد و جهت انجام این امر به دادگاه‌های حقوقی هدایت شود؛ بلکه او طرف اصلی در دعوی جزایی است که اختیار اعلام گذشت یا ادامه رسیدگی تا اجرای کامل مجازات مجرم در جرائم دارای جنبه حق الناس، به دست اوست و به علاوه حق مطالبه زیان وارد شده ناشی از جرم را از محکمه رسیدگی کننده به جرم را داراست.^{۲۹} بر اساس و مطابق ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی و ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری، در تعدادی از جرائم علیه اموال و اشخاص، رضایت و گذشت بعدی زیان دیدگان از جرم در ادامه دادرسی کیفری مؤثر است، به طوری که مجازات تعیین شده در حکم، پس از رضایت، حذف یا تقلیل می‌یابد و یا در صورت جمع با سایر شرایط مذکور در ماده ۴۰ قانون مجازات اسلامی، با نظر دادگاه تعلیق می‌شود. با این وصف اصل بر غیر قابل گذشت بودن جرائم است؛ به همین دلیل بیشتر جرائم، غیر قابل گذشت تلقی می‌شوند. به عبارت دیگر، یک طرف اغلب جرائم دولت است و بحث از حقوق خصوصی و امکان تضییع آن کمتر است. هر چند مطابق رویه عملی مراجع کیفری در ایران، در بسیاری از جرائم عمدی، به محض اعلام گذشت شاکی خصوصی، در صورتی که دادرسی ادامه تعقیب را منصفانه نداند، پرونده را به بهانه فقدان دلیل مختومه می‌کند؛ شاید دلیل این اقدام این باشد که در حقوق کیفری، دادرسی، آزادی عمل بیشتری در اعمال قواعد دادرسی منصفانه دارد؛ در حالی که در حقوق مدنی، چنین امکانی وجود ندارد و دادرسی، تابع دلایل نوعی است نه قواعد انصاف.^{۳۰} لکن در جرائم حق الناسی که حیثیت خصوصی آنها غالب دانسته شده است، تعقیب و مجازات مرتکبین آنها، به شکایت و درخواست مجازات مجرم توسط مجنی علیه موکول شده است و از این حیث، اختیارات شاکی در خاتمه دادرسی، مشابه با دادرسی مدنی است؛ زیرا این مجنی علیه یا زیان دیده به عنوان طرف اصلی جرم است که از طریق مراجع قضائی، مجرم را تعقیب کرده و به مجازات می‌رساند و با عدم شکایت یا با انصراف و یا با عفو مجرم توسط زیان دیده، دادرسی کیفری شروع نمی‌شود یا متوقف می‌شود و نیز حکم صادر شده به اجرا در نمی‌آید و یا اجرای آن متوقف می‌شود. البته، بر خلاف محدودیت موضوع بند ج ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی، در امور کیفری، حتی بعد از خاتمه مذاکرات و با وصف عدم رضایت مشتکی عنه، امکان اعلام گذشت وجود دارد و تنها محدودیت موجود ناظر بر درخواست صدور قرار ترک تعقیب است که تقدیم آن مطابق ماده ۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری تا قبل از صدور کیفرخواست امکان پذیر می‌باشد.

نتیجه‌گیری

اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی تحت عنوان یکی از اصول بنیادین دادرسی مدنی و به عبارتی مهم‌ترین آنها قابل طبقه بندی می‌باشد لکن از آنجا که از یک سو حقوق مدنی تشکیل دهنده قسمت عمده ریشه‌های حقوق کیفری است و از سوی دیگر بر اساس مصلحت مهم تر از اصل تخصص، دادگاه کیفری، صلاحیت و تکلیف پیدا کرده که به امور مدنی هم رسیدگی کند. به منظور جلوگیری از بروز نتایج غیر منطقی و زیان بار و پیدایش رویه های متهافت و مشتت در این فرآیند، باید جریان اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی، در فرایند دادرسی کیفری، پذیرفته شود. علاوه بر این ورود این اصل در دادرسی کیفری به اعتبار ایفای نقش دوگانه اشخاص دخیل در این دادرسی و همچنین ماهیت مدنی موضوعات مورد رسیدگی در فرایند دادرسی کیفری ضرورتی مضاعف محسوب می‌شود.

^{۲۸} - مصطفی السان، «اصول دادرسی منصفانه»، (رساله دکتری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۷)، ۲۴۹.

^{۲۹} - نسبت به دسته دیگر از جرائم (جرائم غیر قابل گذشت) که حیثیت عمومی یا جنبه حق الهی آنها غالب شناخته شده است مانند جرم سرقت حدی؛ با تمسک به قاعده «رفع الی الحاکم» و یا حتی قبل رفع الی الحاکم هر چند در تعقیب و مجازات مجرم، مجنی علیه دخالت و تاثیری ندارد. ولی برای او حق مطالبه خسارت ناشی از جرم از محکمه رسیدگی کننده به جرم شناخته شده است و اختیار اعلام گذشت نسبت به این جنبه از جرم به رسمیت شناخته شده است.

^{۳۰} - خدابخشی، همان: ۱۲۲.

گردد و مؤید این استنباط نیز مواد مختلف قانون آیین دادرسی کیفری است که در موارد متعدد به اعتبار اشخاص و موضوعات مذکور، به قواعد آیین دادرسی مدنی ارجاع داده‌است. بنابراین می‌توان بر این عقیده بود که اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی، از منظر وضعیت مدنی موجود در دادرسی کیفری و هم از منظر اشخاص اداره کننده وضعیت مذکور به‌عنوان نقاط همگرایی این اصل در دادرسی کیفری محسوب می‌شوند. بنابراین، از آنجا که اقامه دعوی مدنی نزد محاکم جزایی، بنا به مقتضیات سیاست کیفری و مصالح زیان‌دیده، خارج از حدود اصل صلاحیت ذاتی انجام می‌شود، ورود مدعی خصوصی در فرآیند دادرسی کیفری، تابع شرایط قانونی دادرسی مدنی قرار می‌گیرد که در این صورت عملاً با دو دادرسی همزمان، یکی اصلی و دیگری تبعی، مواجه خواهیم بود که تحت تأثیر نگرش بازیگران منفرد قرار می‌گیرد؛ از این رو بر خلاف دعوی مستقل کیفری و مدنی که اصول دادرسی متفاوتی در آنها به کار گرفته می‌شود، در دادرسی تبعی، وضعیتی دوگانه حاکم می‌باشد به طوری که شاکی نسبت ارتکاب جرم کیفری و خواهان نسبت به دعوی مدنی علاوه بر این که از کلیه حقوق و اختیارات ناشی از اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوی مدنی در آغاز محاکمه و تعیین محدوده دعوی و خاتمه آن بهره‌مند می‌گردد، این امکان را دارد که اقدامات مرتبط با تأمین و جمع‌آوری دلایل بر عهده مقام تعقیب را تحت نظر گرفته و از نتایج این اقدام، در دعوی تبعی (مدنی) استفاده کند. علاوه بر این شخصی که در فرآیند دادرسی کیفری به‌عنوان متهم تحت تعقیب قرار گرفته است، کسی است که به‌طور همزمان به‌عنوان خواننده در دادرسی مدنی تبعی به وضعیت فعلی مربوط واکنش نشان می‌دهد، بنابراین علاوه بر اینکه از کلیه حقوق دفاعی حاکم بر آیین دادرسی کیفری برخوردار می‌گردد، از حقوق قانونی ناشی از مشارکت در فرآیند دادرسی مدنی نیز برخوردار خواهد بود. اهمیت رعایت این اصل تا حدی است که می‌توان گفت که عدم رعایت آن می‌تواند باعث اعلام بی‌اعتباری رأی دادگاه توسط دیوان عالی کشور در اجرای بند ب ماده ۴۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری گردد.

فهرست منابع:

الف-منابع فارسی

کتاب‌ها:

- ۱- آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، چاپ ششم، تهران: انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰
- ۲- آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، دوره ۲، جلدی، چاپ ۲۱، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، زمستان ۱۳۹۸.
- ۳- استفانی، گاستون، ژرژ لواسور و برنار بولوک. آیین دادرسی کیفری، ترجمه حسن دادبان جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۷.
- ۴- السان مصطفی، اصول دادرسی منصفانه، رساله دکتری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۷.
- ۵- پژوهشگاه قوه قضائیه، مجموعه آرای قضائی دادگاه تجدید نظر استان تهران، تهران: اداره انتشار رویه قضائی کشور، ۱۳۹۱
- ۶- پور استاد، مجید. اصول و قواعد آیین دادرسی مدنی فرا ملی، چاپ سوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۷.
- ۷- پور استاد، مجید. نقش دادرسی مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت، چاپ دوم. تهران: انتشارات شهر دانش، ۱۳۹۱.
- ۸- پی فلچر، جورج، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری، ترجمه سید مهدی سید زاده ثانی، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴
- ۹- خدابخشی، عبدالله. تمایز بنیادین حقوق کیفری و مدنی، چاپ سوم. تهران: انتشارات شهر دانش، ۱۳۹۸.
- ۱۰- غمامی، مجید، حسن محسنی. اصول دادرسی فراملی، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان، ۱۳۸۶.
- ۱۱- محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹.
- ۱۲- معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، رویه قضائی ایران در ارتباط با دادگاه حقوقی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات جنگل، ۱۳۸۸
- ۱۳- محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه جلد دوم، بخش مدنی، چاپ چهاردهم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۳
- ۱۴- شمس، عبدالله آیین دادرسی مدنی دوره ۳ جلدی، چاپ چهلم، تهران: انتشارات دراک، ۱۳۹۸
- ۱۵- میر شکاری، عباس، رساله عملی در مسؤلیت مدنی، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۶

مقالات:

- ۱۶- آشوری، محمد، جعفر موحدی، «طریقت یا موضوعیت داشتن روش دادرسی، مطالعه تطبیقی در فقه امامیه، حقوق اروپایی و حقوق موضوعه»، مجله پژوهش حقوق کیفری، سال پنجم، شماره شانزدهم، (۱۳۹۵): ۹۵-۱۱۵. **Doi:10.22054/jclr.2016.6760**
- ۱۷- السان، مصطفی، نصیبه محمودی، «مطالعه تطبیقی اصل تغییر ناپذیری دعوی حقوقی در حقوق ایران و آمریکا»، مجله مطالعات تطبیقی، دوره ۹، شماره ۲، (۱۳۹۷): ۴۷۳-۴۹۱. **Doi:10.22059/JCL.2018.245146.63357**
- ۱۸- پور استاد، مجید، مهسا کریمی، «اصل تناسب در دادرسی مدنی»، مجله تحقیقات حقوق تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دهم، شماره ۳۵، (۱۳۹۶): ۵۹-۸۷.

- ۱۹ - پوراستاد، مجید، «اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی»، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸ شماره ۳ (۱۳۸۷): 125-97
- ۲۰ - زراعت، عباس، محمود، اشرافی «اصل ترافیعی بودن محاکمات کیفری در حقوق ایران»، مجله حقوقی دادگستری، سال هشتاد و دوم، شماره یکصد و یکم، (۱۳۹۷): 35-11 Doi: 10.22106/JLJ.2018.31407
- ۲۱ - شایگان، اسماعیل «اصل لزوم ارائه تمامی جهات قانون دعا در رویه قضای فرانسه»، فصلنامه رأی مطالعات آرای قضائی، سال پنجم، شماره ۱۶، (۱۳۹۵): 113-121.
- ۲۲ - صابر، محمود، «معیارها و تضمین‌های دادرسی عادلانه در مرحله تحقیقات مقدماتی» مجله پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۱۳، شماره ۴، (۱۳۸۸): 143-175.
- ۲۳ - فنوائی، جلیل، اسلام مندنی، «اخلاق و دادرسی عادلانه در پرتو قابلیت پیش بینی قواعد دادرسی»، پژوهش‌های اخلاقی، سال هشتم، شماره ۳۱، (۱۳۹۷): 159-183.
- ۲۴ - غمامی، مجید، محسنی، حسن «اصول تضمین کننده عملکرد دموکراتیک در دادرسی و اصول مربوط به ویژگی‌های دادرسی مدنی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۷۴، (۱۳۸۵): 265-296
- ۲۵ - غمامی، مجید، حسن محسنی، «پیرامون برخی نوآوری‌ها و نقاط ضعف اصول آیین دادرسی مدنی فرا ملی»، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۳، شماره ۲، (۱۳۹۲): 39-58. Doi: 20.1001.25885618.1392.43.2.3.7
- ۲۶ - کریمی، عباس، سعیدی نیا، محسن «شناخت خواهان دعوی خصوصی ناشی از جرم»، مجله حقوق دادگستری سال هشتادم، شماره ۹۵، (۱۳۹۵): Doi: 10.22106/JLJ.2016.23178 33-60
- ۲۷ - گسن، رمون، «ملاحظه‌هایی درباره هدف آیین دادرسی کیفری»، مترجم: شهرام ابراهیمی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۶ و ۵۷، (۱۳۸۵): 333-348 Doi: 1022106JLJ.2006.11486
- ۲۸ - محسنی، حسن، «نقص اعمال آیین دادرسی مدنی در حقوق فرانسه»، مجله مطالعات تطبیقی، دوره ۶، شماره ۲، (۱۳۹۴): 793-808. Doi: 20.1001.1.1735496.1394.6.2.16.7
- ۲۹ - محسنی، حسن، «عدالت آیینی: پژوهشی پیرامون نظریه‌ای دادرسی عادلانه»، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، (۱۳۸۷): 285-319 Doi: 20.1001.1.25885618.1387.38.1.14.1
- ۳۰ - محسنی، حسن، «نظام‌های دادرسی مدنی»، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۱۰، (۱۳۸۶): 81-115. Doi: 20.1001.1.25885618.1386.37.1.4.4
- ۳۱ - محسنی، حسن، «مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آنها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی»، مجله کانون وکلا، شماره ۱۹۳ و ۱۹۳، (۱۳۸۵): 99-132.
- ۳۲ - محسنی، حسن، «نقص شکلی و ماهوی در دادرسی مدنی»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال دوم، شماره هشتم، (۱۳۹۳): 139-159.
- ۳۳ - مرادی، قاسم، «اصول حاکم بر دادرسی عادلانه»، فصلنامه جستارهای حقوق عمومی، سال دوم، شماره چهارم، (۱۳۹۷): 31-45.
- ۳۴ - هرمزی، خیرالله، «توصیف قانون واقعیات و اهمیت آن در دادرسی»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال نوزدهم، شماره ۲۸، (۱۳۸۹): 379-402.
- ۳۵ - هرمزی، خیرالله، حسنعلی مؤذن زادگان و «سید حجت علوی، ماهیت و آثار طرح دعوی مدنی در محاکم کیفری»، مجله حقوق کیفری، سال ششم، شماره ۲۲ (۱۳۹۷): 285-320. Doi: 1022054/jclr.201827527.1540
- ۳۶ - هرمزی، خیرالله، نکابو، سید فرید الدین «لوازم عقلی دعوا»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، دوره نهم، شماره ۳۲ (۱۳۹۹): Doi: 10.22054/JPLR.2021.47845.2316 .29-51
- ۳۷ - هرمزی، خیرالله، علوی سید حجت «اصحاب دعوی خصوصی ناشی از جرم و جان‌نشینان آنها»، مجله پژوهش حقوق کیفری سال هشتم شماره ۲۵ (۱۳۹۷): 331-337. Doi: 10.22054/jclr.2018.31848.1670
- ۳۸ - هرمزی، خیرالله، مؤذن زادگان، حسنعلی، علوی، سید حجت «ماهیت و آثار طرح دعوی مدنی در محاکم کیفری»، مجله حقوق کیفری، سال ششم شماره ۲۲ (۱۳۹۷): 285-320 Doi: 10.22054/jclr.2018.27527.1540

ب-منابع انگلیسی :

- 1- B .Rubenstein, William. "The Concept of Equality in Civil Procedure", 23Cardozo Law Review (2002): 1-71
- 2- Meyn, Ion." The Haves of Procedure", William&Mary Law Review, Vol. 60, (2019): 1765-1825.
- 3- Meyn, Ion, " Why Civil and Criminal Procedure Are So Different: A Forgotten History", 86Fordham law Review (2017): 697-736.
- 4- Meyn, Ion, "The Unbearable Lightness of Criminal Procedure", 42 Am. J. Crim. L. 39 (2014): 39-88.
- 5- Pavel Kotlán."Relationship of criminal proceedings to civil litigation, insolvency and tax proceedings", DANUBE: Law, Economics and Social Issues Review Vol, 11.2. (2020): 141-154. DOL:10.2478/danb-2020-0008
- 6- Seymour, Jillaine, Justic and the representative Parties Rule: An overriding Objective, legal Studies, vol.25, 2005